

و مرحوم حاج ملار جبعلی و غیره که هر يك رکن رکینی از ارکان اردکان
شمرده میشوند و نیز تجار معتبری داشته و دارد که مزید اعتبار آنجا است
و بالاخره همه امارات مدینت در اردکان موجود بوده و هست

تفت

تفت قصبه ایست در پنج فرسخی یزد بطرف جنوب یزد: نام تفت با
و ضعیف آن بسیار مناسب است زیرا تفت بفارسی سبب یا طبق میوه را گویند
و این قصبه هم مانند طقی است پر از میوه. تفت در اعتدال هوا کم نظیر است
و در گوارائی آب بی عدیل زیر آبهای قنواتش همه از دامن شیرکوه
است که چندین فرسخ بر سر سنگ ریختند در قریه فراتش دو فرسخی تفت
که منابع آن آبهاست بهم پیوسته منبع یکی از آنها هم قریه سانج است در
پنج فرسخی و آب کوهی تفت از هوش است (ده بالا) که آنهم تا تفت پنج
فرسخ است و در سالهای آب سال نهرقانی تشکیل داده از آبشار یکفرسخی
تفت مشهور بدرة گاوان که ترهنگاهی بی نظیر است فرور یخته بتفت وارد
و باغات را مشروب و آباد میسازد ولی در سالهای خشک و کم آب تفت
از این آب کوهی چندانت کامیاب نمیشود بحمل قصبه مهمی است دارای
هفده کوی و محله که سه کویش جایگاه زردشتیان است (بابا خندان،
راحت آباد، باغ گلستان) و چهارده محله اش مسکن مسلمان رودخانه بزرگ
و خشک در میان دارد در سالهای آبسال که سیل سیلهای مهیب میشود
یکی چند دفعه آنرا نگارنده دیده چنان سیل مهیبی از این رودخانه روان
شده که شتر و فیل در آن سیل چون پشه و موری حقیر مینموده و درختان
کهن از پشتکوه و راههای دور میآورد ولی غالباً آن رودخانه خشک
است شکل تفت مربع مستطیل است نیم فرسخ طول آن و ربع فرسخ عرض آنست
باغها و خانه ها در خیال یکدیگر واقع شده چنانکه اگر کسی یکی از کوههای

دو طرف تفت فراز شود خانه ها را در وسط باغها مانند خالهای کوی چکی می بیند که بر روی قطعه از مردبزرگی قرار گرفته باشد سه طرف تفت کوه است چنانکه بعضی خانه ها بکوه پیوسته است و یکطرفش که بشهر می آید صحراست منظره تفت در بهار در آن کوههای اطراف بقدری جانفزاد و دلگشا است که نظیر ندارد جمعیت تفت بقول قافانی گویند بیست اما نیست شاید ده تا دو وزده هزار جمعیت داشته باشد شگفتی تر از همه گر مسیر و سردسیر تفت است که يك قصبه سمت شمالش گر مسیر نامیده میشود و طرف جنوبش سردسیر و درست بیست روز بلکه در بعضی سالها یکماه تفاوت هوادارد و حاصل گر مسیر زودتر از سردسیر میرسد! تفت محققاً از آبادیهای قدیم است که میتوان گفت هیچگاه یزد بدون تفت نبوده زیرا گذشته از اینکه وضعیت طبیعی آن این حکم را میکند یعنی تفتی که محسری و مسیر اغلب از آبهای یزد است با خود یزد تو اما آباد شده باشد آثار تاریخی آنها همین دلالت را دارد و نوع از آثار تاریخی در یزد و میداست که هر دو نظیرش بی کم و کاستی در تفت وجود دارد یکی آثار قبل از اسلام مانند قلعه مید و قلعه قمار بازان یا اسدان یزد و قلعه خورمیز که نظیر آن در کوه تفت مشهور بنفته کوه هست و آن قلعه بهلوان بادی مذکور است که اشاره شد و نیز آثار کندوکوبی که در مغاره آن کوه مشهور بغار زمر دیده میشود چند آنکه راههای وسیعی ایجاد کرده و آثار نیشه و کلنک در آن موجود است و حکایت میکند از اینکه هزارها سال طبقات مختلفه مردم بطمع یافتن طلا و دیگر فلزات و سنگهای قیمتی معدن در این مغاره کار کرده و این راههای وسیع را ایجاد نموده اند و همچنین دخمه که در نزدیکی تفت در کوه مشهور بکوه دخمه موجود است و توده توده استخوان پوسیده و خاک شده از زردشتیان یا ستان در آنست دوم آثار بعد از اسلام مانند مساجد و مدارس و ابنیه هفتصد و هشتصد ساله و آثار شاه نعمت الهی که نظیر بلکه مهمترش در تفت

موجود است و شرح این ابنیه را بجای خود در بخش دوم و سیم تا اندازه
که ممکن است بیان خواهیم کرد. قنوات تفت در عصر حاضر اینهاست
احمدآباد، نعمتآباد، غیاثآباد، کریمخانی، وری، خواجه، دورقم، طهره
نصیری شاهجوی اهرستان که از ده بالا بتفت آمده اند کی در تفت و بقیه در
اهرستان یزد مشروب میشود اغلب اینها متعلق بقرون اسلامی است مگر
وری و نصیری و شاهجوی وری که قدیم است و در شرف خشکیدن است و
نصیری سالهاست خشکیده است (املاء نصیری - نه سیری هم نوشته اند!) و
فرط شیر شعبه کوچکی از شاهجوی است که مخصوص محله گرمسیر است گویند
زنی آنرا جاری کرده و جزو شاهجوی قرار داده که در تفت از مقسم بگیرد
و آن آب وقف است بر خانه های گرمسیر

شهر بابك و نائین و ابرقوه

سه قصبه در شرق و جنوب و غرب یزد واقع است هر يك بمسافت سی
و چهل فرسخ و بیشتر که هر سه سرحد خاک یزد محسوب میشود سرحد غربی یزد
قصبه نائین است که تا یزد تخمیناً سی فرسنگ است و سرحد شرقی یزد شهر بابك
که تقریباً تا یزد چهل فرسنگ است یا بیشتر و از اینرو از شرق بغرب وسعت
خاک یزد هفتاد فرسخ است و از یزد تا ابرقوه که سرحد جنوبی یزد است
متجاوز از سی فرسخ است و شگفت در اینست که در کتب تاریخ سه گانه
ذکری از هیچکدام نیست در صورتیکه هر سه از بناهای باستانی است و
بسیار کهنه و قدیمی چند آنکه ابرقوه را اغلب کهنه تر از یزد میدانند و ذکر
ابرقوه در تواریخ سابقه دیده شده وجه تسمیه اش را که اصلاً ابرکوه
است این دانسته اند که زیر آن سنگ صلب است و شهر بر روی کوه
واقع شده در هر حال آثار تاریخی بسیار دارد که متأسفانه در دسترس
ما نیست ما شاء الله از همت اهالی آنجا که بهر کس نوشتیم شرحی از تاریخ

ابر قوه و یکی دو ناکس از مواقع تاریخی آن بفرستد اجابت نکرد !
 همچنین شهر بابک که گفتیم از بناهای اردشیر بابکان است و سابقاً عنسوان
 شهریت داشته و اینک قصه شمرده میشود نائین هم همین سمت را دارد و آنچه
 حدس زده میشود در موقعیکه سید جلال الدین جعفری تاریخ خود را تألیف
 میکرد شهر بابک در حوزه کرمان و ابر قوه در قلمرو فارس و نائین از توابع
 اصفهان بوده است و باین واسطه ذکر آنها را از قلم انداخته بعد هم احمد
 کاتب در تاریخ جدید ذکر آنها را وارد نکرده اما در زمان حاضر هر سه
 قصه نامبرده که هر یک در حد خود مهم است و مزارع و قرای بسیار
 در حدود هر یک از آنها واقع است جز و خاک یزد است و همه چیز آنها از
 جانب فرمانداری یزد تعیین میشود و مالیاتشان بسندوق مالیه یزد وارد
 میشود و بالاخره جزء لاینفک شهر ستان یزد شمرده میشوند

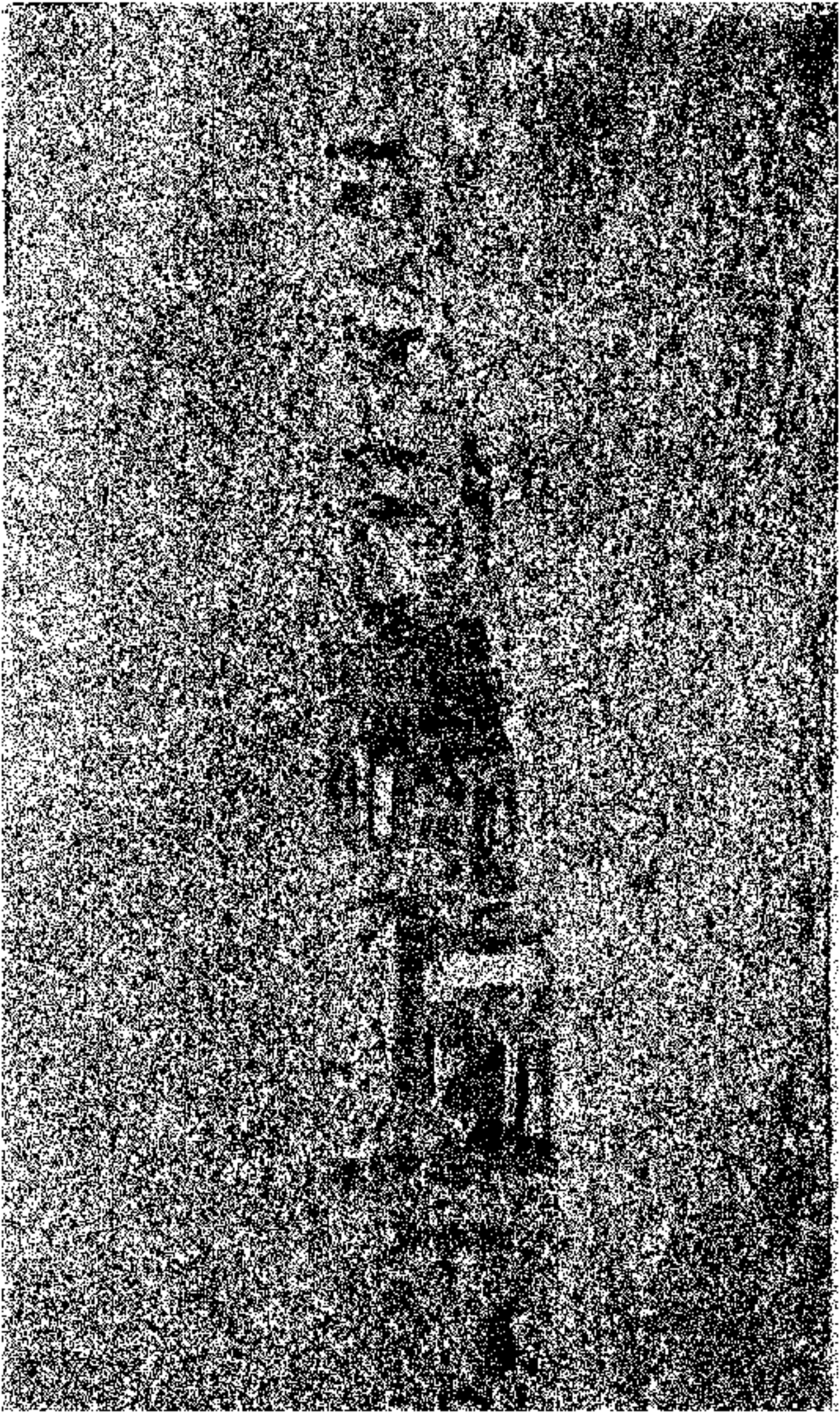
مهر یجرد ، هر میز ، مهر جرد

سه قریه است که مهر نگار دختر انوشیروان منسوب است نخست
 مهر یجرد که معرب مهر یگرد است و اکنون مهر یزش گویند و متدرجاً
 مرکز یک بلوک معتبری شده بنام بلوک مهر یز و آن واقع است در جنوب شرقی
 یزد بمسافت هفت فرسنگ مکانی است پر آب نسبتاً و هوایش معتدل دوم هر میز
 که خور میزش گویند نزدیک مهر یز و سوم مهر جرد معرب مهر گرد که در
 طرف میبد است سمت غرب بقاصله چند فرسنگ و شرح بنای آنها ابدینگونه
 نقل کرده اند که انوشیروان را از دختر خاقان ترك پسر و دختری
 بوجود آمد که پسر را هر مز و دختر را مهر نگار نامید و یزد را مهر نگار
 بخشید و چون مهر نگار شنیده بود که یزد بنیانش از شهرهای باستانی بوده
 و تازه صورت تجدد و تازگی بخود گرفته قابل آنست که در اطرافش
 کاریزها روان گردد و دهانی احداث شود از این رو معماران و

مقنیان چند بیز د فرستاده دستور اجرای قنوات و احداث دهائی بنام خودش و برادرش هر مز داد و گویند هر مز را بسیار دوست میداشت چه او یگانه یا دگاری بود از مادرش دختر خاقان بجلا معیاران و مقنیان نخست کار بیز مهر بزرگ احداث کردند و قریه خوش طرحی در مجرای آن ساختند و بنام خودش (مهری) نامیده مهر بگرد مشهور شد که بعداً معرب شده گافش بجیم بدل شد مانند بز دجر دکه معرب بز دگرد است آنگاه قنات و قریه دیگر در بگفر سخی آنجا احداث کرده بنام هر مز (هر میز) نامیدند و آنهم در تحریفات بعدی خور میز شد و آنرا قلعه ایست مهم که در بخش دوم در طی احوال سیدرکن الدین، بازذکری از آن خواهد شد آبادی سوم در سمت غرب در راه میبدا احداث شده که آنرا مهر گرد نامیدند و اکنون مهر جردش گویند و هر چند مهر جرد با اعتبار مهر بگرد نیست ولی آنهم قریه آبادیست مهر بزرگ در حدودش هفت هزار جمعیت دارد و مهر جرد فزون از دو و قریب سه هزار سکنه دارد اما بغداد آباد مهر بزرگ که آنهم بنام ملکه از مخدرات ایرانی یعنی بغداد خاتون دختر امیر چوپان بنا شده ذکرش در توار یخ سه گانه نیست ولی ما شرح بنای آنرا مختصراً بدست آورده ایم و بمناسبت مقام در بخش دوم در طی احوال آل مظفر بیان خواهیم کرد

توران پشت

در دهات پشت کوه دهی آباد بنام توران پشت موجود است بمسافت بیست فرسنگ تقریباً از سمت جنوب غربی بز دکه در زمان ما معدن سنگ مرمری در آنجا کشف شده و هر چند کشف آن در اوایل دوره زندیه و اوایل سلطنت قاجاریه واقع شده ولی چندان مورد استفاده نبود تا در دوره سلطنت پهلوی که کاملاً مورد استفاده واقع گشته و عکس آن معدن



معدن مرمر توران پشت یزد

با ما مورین دولت و عملجاتی که بکار مشغولند در اینجا درج است
 اما بانی توران پشت بر ما مجهول است زیرا آنچه در تاریخ جفری
 و پیر وانش درج است محل اعتبار نیست چه در آن کتب چنین اشعار شده
 که گویا بعد از خسر و پرویز و اختلافات حاصله که بر اثر آن پسران
 خسر و کشته شدند دیگر مردی از دودمان سلطنت ساسانی نبود و شهر یاری
 ایران بدختر خسر و توران دخت رسید و مدت هشت ماه سلطنت کرد و در
 آن مدت قلیل ابنیه و آثاری بر جا گذاشت که از آن جمله توران پشت بود
 و پس از او خواهرش ایران دخت بر تخت نشست! بحملا شرحی بدینگونه
 آورده اند که از مبدأ تا منتهی همه مجموع است زیرا بموجب اصح توارینخ
 خسر و دختر توران دختی نداشته تا در سلطنتش قریه توران پشت بسازد و
 همچنین ایران دخت آنچه در توارینخ است و همه میداند آزر میدخت چند
 صباحی زمام سلطنت بدست گرفته و بموجب شرحی که در سیر ملوک است غرور
 سلطنت او را بر اهپائی برد که بالاخره موجب قتلش گشت بنا برین باید
 گفت بانی توران پشت مجهول است و اگر توران نامی بوده دختر خسر و
 نبوده و سلطنت نداشته و در هر صورت این قضیه مبهم است و اعتماد را نشاید

ابرند آباد

ابرند آباد قریه ایست در نزدیکی بزدا زدهات کهنه و عتیق کدبانی
 آنرا ابرند نامی از سر هنگام ساسانیان قلمداد کرده اند و آن آخرین
 آبادی است که منسوب بساسانیان است و اگرچه در جزئیات آنهم
 خدشه است زیرا در تاریخ یزدان ابرند نام مذکور را بتوران دخت موهوم
 منسوب داشته که گویا توران دخت او را بر احداث قریه و قناتی فرمان
 داده بود و چون شروع بکار کرد هنوز کارش انجام نشده بود که خبر قتل
 توران دخت را شنیده قریه و قنات را تصاحب کرد و بنا به خود نامید و چنانکه

❁ (بخش دوم) ❁

در حوادث یزد از صدر اسلام تا قرن دهم هجری (مزارسال)

❁- مشتمل بر چهار بند ❁-

❁- بند نخست ❁-

❁ (حالت یزد از صدر اسلام تا نیمه قرن سوم (حوادث ۲۵۰ ساله) ❁

❁ در صدر اسلام ❁

آنچه در صدر اسلام واقع شده بر دو گونه است قسمی مربوط به همه کشور است و بهره یزد از آن قسمت مانند سایر شهرهای ایرانست مانند جنگ اعراب با ایرانیان و زوال سلطنت ساسانیان و فتح اعراب در قادیسیه و نهاوند و فرار یزدگرد و سایر حوادث عمومی و قسم دیگر مربوط بیزد است خصوصاً مانند مقامتهای اهالی فهرج و فرا و خویدک و جنگ ایشان با اعراب یا شرح آمدن یزدگرد سوم بیزد و دفرینه گذاشتن در اینجا و رفتن او از یزد بکرمان و از کرمان بخراسان پرواضح است که در قسمت اول باید از تواریخ سایر استفاده نموده آنها را معتبر دانست زیرا ممکن است در پاره امور تاریخ خصوصی یزد اشتباهاتی و یا نواقصی در برداشته باشد اما در قسمت دوم باید کاملاً از تاریخ خصوصی یزد استفاده نمود زیرا ممکن است اموری چند در یزد واقع شده باشد که در همین جا مستور مانده و تنها نویسندگان داخلی یادداشتهائی از آن بدست آورده باشند و سایر مورخین از آن بی خبر مانده باشند مثلاً اگر یزدگرد گنجهائی در یزد مدفون و مکتوب

ساخته طبعاً امرش مخفی بوده و اگر پس از چند قرن بعضی از آنها کشف شده باز هم نزد مکتشف و محارمش مستور مانده و بالاخره بی خبری سایر مورخین دلیلی بر تزلزل آنمطلب نتواند بود و هرچه از این قبیل باشد تاریخ خصوصاً یزد در نقل آن انسب و اصوب است

یزدگرد و اعراب (حوادث عمومی)

یزدگرد سوم پور شهریار در فارس حکومت داشت و در آن موقع اختلاف و نفاق در دودمان ساسانیان و بزرگان و زما مدران ایران بمشتملی درجه رسیده بود و طبیعت موجبات شکست و انحطاط و بلکه انحلال و انقراض سلطنت ساسانی را طوری فراهم کرده بود که اگر دین اسلام ظهور نکرده بود و ایران دچار حمله اعراب و انقلاب مذهبی نمیشد باز اطمینان نبود که فتنه دیگری بر وز نکند و اوضاع را دگرگون نسازد و محماد در آن اوان آزر میدخت ملکه ایران بر اثر پاره چیزها که ناگفتنش اولی است کشته شد و جز یزدگرد کسی نمانده بود که در خور زما مداری ایران باشد از این رو صنادید عجم در تیسفون (مداین) انجمن شورائی تشکیل داده یزدگرد را از فارس بنخواستند و سر و میانش را بتاج و کمرشاهی پیراستند در صورتیکه مقدمه حمله تازیان شروع شده بود؛ پیرنی در تاریخ خود متذکر است که هر چند معمول تاریخچی است که جنگ اول اعراب را جنگ قادسیه می شمارند ولی اگر نتایج جنگ را در نظر گیریم باید جنگ (ذوقار) را نخستین جنگ عرب و عجم قلمداد کنیم و کیفیت آن چنین بوده که خسرو پرویز در زمان قشون کشی بکشور روم شنید که نعمان ملك حیره دختر زیبائی دارد و خواست با او ازدواج کند ولی نعمان از جهت دسیسه که شده بود راضی نشد خسرو خشمناك شده خواست برای تشبیه او سپاهی بفرستد نعمان از شنیدن این خبر اندیشناك شده نزد

طایفه شیبانی رفته دارای خود را بر رئیس آن طایفه سپرد و سپس نزد خسرو آمد که پوزش بخواد خسرو پوزشش را نپذیرفت و او را بکشت و اموال نهبان را از رئیس شیبانیها بازسواخت و او را تسلیم آن امتناع ورزید خسرو لشکری مرکب از عرب و عجم بشمارهٔ چهل هزار تن کسب داد تا امرش را انفاذ کنند و چندین جنگ واقع شد ولی در آن جنگ که در توارینج بجنک (ذوقار) نامیده شده عربها نیکه در سپاه خسرو بودند گریختند و موجبات شکست لشکر ایران را فراهم ساختند مورخین گفته اند هر چند این جنگ کوچک بود ولی اثرات بزرگ داشت زیرا اعراب فهمیدند که با حملات بی باکانه میتوان رشتهٔ نظام را از سپاه ایران گسیخت و آن قشون منظم را که در همهٔ گیتی مشهور است شکست داد جنگ ذوقار در سالهای ۶۰۴-۶۱۰ میلادی واقع شده

نکارنده گوید هر چند میتوان جنگ ذوقار را در جنگهای بمدی ذی مدخل دانست ولی مستقیماً نمیتوان در ردیف هم قرار داد زیرا جنگ ذوقار نتیجهٔ هوس رانی و غرور خسرو پروز بود و مبادرت از طرف وی اما جنگهای بمدی مبادرت از طرف اعراب بود و صورت جنگ مذهبی بخود گرفته بود در صورتیکه در جنگ ذوقار هنوز از مذهب اسلام و دعوتهای آن اثری نبود و بین آن جنگ و جنگهای مذهبی ۲۹ سال فاصله بود پس جنگ نخستین جنگ زنجیر بوده که در سال دو از دهم هجری واقع شده و ۲۹ سال از ذوقار گذشته بوده و این جنگ را ایرانیان جنگ زنجیر و اعراب حرب ذات السلاسل گفته اند زیرا سپاه ایران زنجیرهایی حاضر کرده بودند که چون بر تازیان چیره شوند آنها را بدان زنجیرها اسیر کنند ولی موفق نشدند: دوم جنگ پل بود که یکسال بعد از جنگ زنجیر واقع شد و آنرا از اینرو جنگ پل گویند که اعراب با مرامیرشان ابو عبیده مسعود ثقفی بی از قایقها تشکیر دادند و سپاه آن از فرات عبور

کرده با ایرانیان داخل جنگ شدند سیم جنگ قادسیه بود در سال ۱۴ هجری
 بقیادت سعد بن ابی وقاص که شکست فاحش ایران و دادن ده هزار
 تلفات منتهی شد و در نتیجه مداین پایتخت ایران بدست اعراب افتاد و
 خزائن ساسانیان بتصرف آنان درآمد نیز دگر در نتیجه آن جنگ فراری
 شد و آنچه در تاریخ دگر دو آمدت او بیزد مدخلیت دارد همین جنگ
 قادسیه است

بعضی از مورخین گفته اند نیز دگر نمیتوانست مدتها اعراب را در
 قادسیه (نینوا یا کربلا) معطل کند و بوسائل دفاعی که داشت متشبث شود
 ولی او آن وسائل را بکار نبرد و زود مداین را از دست داده فرار کرد
 مگر آنچه بنظر میرسد اینست که انبزام سپاه ایران و قتل رستم فرخ زاد
 تأثیر عمیقی در نیز دگر کرده بود که نتوانست دل خود را نگهدارد و پا
 پایداری فشار دچنانکه در شرح فرارش نوشته اند که او بر بام کوتک
 در تیسفون قدم میزد و چشم برآه بود که از میدان جنگ چه خبری میرسد
 ناگاه منتهی مسرعی رسیده خبر کشته شدن رستم را باو داد و چیزی نگذشت
 که سر فراریان پیدا شده نیز دگر دید سپاه شکست خورده است که از
 جانب نینوا با حالتی پریشان میآید از اینرو و وحشتی عظیم او را طاری شده
 فوری از کوشک فرود آمده در صد فرار برآمد و با شتاب بجزانه رفته
 هر چه ممکن بود از سیم و زر و جواهر و اشیاء گرانبها حمل کرده با خاصان
 خود سوار شد گویند در آن هنگام بعضی از نزدیکانش بدو گفتند هنوز
 عدت ما فزون است خوبست پایداری کنیم و بدفاع پردازیم شاید نسیم
 موافقی بوزد بیزد کرد پاسخ داد که پایداری و مدافعت ما در اینجا سودی
 ندارد زیرا تا زبان مردمانی گرسنه و یغماگرند و بقصد خزائن کسری
 که ساها وصف آنرا شنیده اند بهر جانفشانی باشند میآیند و از هیچ کوششی
 فروگذاری ندارند

(فرد)

گر سک گرسنه را کس بزند سنگ بکام نانش پنداشته و بیشتر ک بنهد کام
 و اگر مر اجمال بود چنان خزانه کسری را تهی میگردم که
 پیشیزی بدست یا بر هنکان نیفتد ولی افسوس که چنین مجالی نیست و بزودی
 دشمنان ما خواهند رسید و راه گریز را بر ما خواهند بست این را گفته و
 سوار شد و چنین مفهوم است که یزدگرد از آغاز تا انجام این گمان را
 داشت که اعراب فقط برای غنیمت و یغما مبادرت بعمله و هجوم کرده اند
 و ابداً دعوت‌های مذهبی ایشان را باور نکرده آنرا وسیله و هانه می
 پنداشت چنانکه در اوایل سنه ۱۴ که هنوز جنگ قادسیه واقع نشده بود
 عمر بن الخطاب هیئتی مرکب از ۱۲ نفر سفارت نزد وی فرستاد با اینکه
 هیئت و حرکت و جامه و حالت ایشان مسخره آمیز و موجب استهزاء مردم
 بود یزدگرد ایشان را با رد داد و با احترام پذیرفت و گفت چون بعنوان
 سفارت آمده اند با کمال احترام باید پذیرفته شوند آنکاه مقصود را پرسید و
 آنها پاسخ دادند که آمده ایم شما را بدین اسلام دعوت کنیم یا اسلام
 بپذیرید یا جزیه بدهید یا حاضر جنگ باشید یزدگرد بی تاب شده اشاره
 بلباس و وضعیت ایشان کرده گفت شما سوسمار خواران یا برهنه و بی تنبان
 که از فرط وحشیگری دختران خود درازنده بگور میکنید چنین لیاقتی ندارید
 که داعی مذهب باشید و کیش خویش را بر ما تحمیل نمائید و یا جزیه از ما
 بستانید سفراء عرب بدینگونه جواب دادند که آری ما فقیر و گرسنه
 بودیم ولی خدا خواست که غنی و سیر شویم لهذا پیغمبری برای ما فرستاد که
 ما را هدایت نماید و کارهای زشت را از ما گرفته خوی نیکو دهد و
 بر راه تمدن و ترقی رهبری نماید و اگر شما سخن ما را نپذیرید و شمشیر را
 اختیار کنید البته حکم در میان ما و شما همان شمشیر خواهد بود و خواهید
 دید که تا بیاید با ما است (انتهی)

بملا یزدگرد با همان بدگمانی که داشت از مداین بجلوان رفت و اعراب که عده شان شصت هزار نفر بود مداین وارد شده در خزانه کسری رفتند و چیزهایی یافتند که هرگز ندیده و نمیشناختند چنانکه مینویسند کافور را نمک می پنداشتند و طلار را اصلاً نمیشناختند تخت مرصع و فرش بهارستان و جواهرات خزانه را نزد خلیفه (عمر) فرستادند و ما بقی اشیاء نفیسه بین خود تقسیم کرده از خلیفه اجازه گرفتند که تا بستان را در آنجا راحت کنند و در آن تا بستان معامله و خرید و فروش اشیاء نفیسه پر داختند و با آنکه نفائس را بنیم بهاء میفر و ختند هر يك تن از آن شصت هزار سپاهی معادل دو هزار و پانصد دینار (تومان) بهره برد که میشود صد و پنجاه ملیون اما یزدگرد در آن تا بستان فرصتی یافته بگرد کردن سپاه پرداخت ولی پیش از وقت خبر بسعد و قاسم رسیده پیشدستی کرد و سپاه بجلوان کشید و در جلولا جنگ سختی واقع شد عساکر عرب ۱۲ هزار تن بیش نبودند و شکست آنها حتمی بود ولی از شام مدد برایشان رسید و بالاخره این جنگ هم بسود عرب و زیان عجم خاتمه یافت و باز هم غنائم بسیار نصیب اعراب شد و این فتح در سال ۱۶ هجری بود باز هم یزدگرد از خیال مقاومت منصرف نشده لشکری گرد کرد بسر کردگی فیروزان و آخرین جنگ که جنگ نهاوند است واقع شد در سال ۲۱ هجری و ابن حرب مشهور که فتح الفتوح نام داشت ایرانیان را نومید و اعراب را امیدوار کرده از آن بیعد مسلمین بتصرفات کامله و عزل و نصب حکام در هر دیار پیرداختند و اگرچه در هر شهر تلفاتی دادند و مقاومتهایی دیدند ولی زمام تمالک تماسک از دست ندادند و هر دم قدم پیشتر نهادند تا همه کشور را قبضه کردند مگر طبرستان که تا نیمه قرن دوم یعنی تا مدت یکصد و سی سال ایرانیان آنجا استقلال خود را نگاه داشتند

اما یزدگرد تا زنده بود از خیال مقاومت برکنار نبود چنانکه

یس از فرار از آنها وند بخیال افتاد که از راه اصفهان و یزد بکرمان
رفته از آنجا بخراسان رود و در هر جا مردم کشور را مستعد ساخته با لایحه
سیاهی در مرو و خراسان گرد کند و با خراج اعراب اقدام نماید

یزدگرد در یزد (حوادث خصوصی)

راویان این روایت آورده اند که چون یزدگرد از اصفهان
عزیمت کرمان کرد در سرزمین یزد چندی اقامت نمود برای اینکه از
رنج ده ساله بیارآمد و اندکی استراحت نماید و یزد در آن موقع شهر آباد
و معموری بود زراعتش پربرکت و صناعتش پر منفعت بود ابریشم بسیار از
بلوکات فراهم میشد و بدست بافندگان ما هر رسیده پارچه های حریر ممتاز
تهیه و بهندوستان حمل میشد و یزد را هند کوچک میگفتند و یزدیان چون
از شاهان و شاهزادگان ساسانی انعام و بخشش دیده بودند و بیشتر آنها
را مرهون اقدامات آنان میدانستند نسبت بخاندان ایشان وفاداری
و قدردانی اظهار میکردند و از اینرو یزدگرد بی تشویش و دغدغه
استراحت نمود ولی مدت استراحت او بیش از دو ماه نبود زیرا اعراب
پیوسته در طلب او بودند و میدانستند تا او زنده است ایشانرا استقلال
نخواهد بود از این رو عساکر عرب که با صفهان رسیدند بر جایگاه یزدگرد
مطلع گردیدند و در طلبش نهضت کردند چون خبر حرکت اعراب از اصفهان
رسید یزدگرد در صد مسافرت بکرمان برآمد

گنجهای یزدگرد

در تاریخ یزد مصرح است که یزدگرد اموال و اشیاء قیمتی
بسیار همراه داشت که در هر شکستی پیش بینی کرده بجای دیگر میفرستاد تا
همه یا قسمتی از آنها را بیزد در ساند همینکه خواست از یزد رخت بکرمان

و خراسات افکند دید حمل و نقل و نگهداری آنها موجب رنجهای بیشمار است از این رو صلاح دید که آنها را در یزد دفینه سازد تا اگر کاری ساخت و طرح استقلالی انداخت در دست رس خودش باشد و اگر کاری ساخت بدست دشمن نیفتد و در زیر زمین میهن بماند و روزی بکار هم میهنان آید پس بدستگیری خاصانش چند چاه (گویا چهار چاه) در چهار محل از شهر یزد مین فرو برد و درون آنرا با گچ و آجر ساخته و در هر چاه چیزی از نقود و جواهر بنهاد و چاه را پر کرده بمسافت معلومی گنبد خانه ساخت که بظواهر چنین نماید که گویا مقبره کسی است و در باطن نشانه باشد برای آن چاه و گنج و صورتی هم از اشیاء دفینه بعنوان گنجنامه تنظیم کرده با خود برداشت و بجانب کرمان حرکت کرد (انتهی)

جنگ عرب و عجم در فهرج و فرا و خویدک

سه قریه است در پنج فرسخی یزد دیزدیک بهم که مهمترین آنها فهرج است (میرب فهره) و آنها از دهات معتبر و آبادی است که اگر متعلق بدوره های یزد باستانی (ایساتیس) نباشد بی شبهه از بناهای ساسانیان تواند بود در هر حال در موقع هجوم و حمله اعراب فهرج و فرا و خویدک وجود داشته و آباد بوده و آنچه علامت صحت قضیه ذیل است مزار شهدا و چاههای تاریخی است که در فهرج است و در سلطنت آل مظفر هم مجدد و ترمیمی بر سیاه کشیدن حصار میگردم مزار صورت بسته و پیوسته آن مزار محل آمد و شد زواریزدی بوده و هست هر چند در سنین اخیره بعضی از آنها شبهه کرده و گفته اند چون خوابندگان در آن مزار حالشان مجهول است قابل زیارت نیست و نسبت به چند قرن پیش از این که خیلی رونق داشته اندکی از رونق آن مکان کاسته است ولی هنوز هم در ایام عاشورا مردم شهر و دهات بزیارت آن مزار میروند بهر حال شرح قضیه آنجا را

مورخین ما بدینگونه متعرض شده اند چون عده از لشکر عرب از اصفهان حرکت کرده در طلب یزدگرد بیز در سید و اثری از آن شهر یار فراری ندید در یزد بدو دسته تقسیم شده یکدسته از راه ریک شتران و چهارده طبس (۱) بخراسان رفته دسته دیگر در قریه فهرج یزد اقامت نمود آنها که بخراسان رفتند در ریک شتران که یکزار یخواری و نخوار و مرگبار و پر خطر است راه گم کردند و تشنه ماندند و بیشترشان از تشنگی هلاک شدند و کمتر شانس نجات یافته بخراسان رسیدند و گاهی چند نفرشان هم بچنگ مردم اطراف افتاده کشته شدند و گویا قبر دوتن از آنها مالک نام و ابن عمران در چهارده طبس است اما آنها که در فهرج یزد ماندند تا سه روز سختی نگفتند و بر رفع خستگی مشغول بودند پس از سه روز مردم فهرج را بقبول اسلام یا دادن جزیه دعوت کردند و یا حاضر شدن برای جنگ: فهرجیان در ابتداء حاضر شدند که اسلام را بپذیرند ولی مردم فرا (۲) و خویدک راه ایشانرا زده گفتند این مردم غربب جمعیتشان آنقدر نیست که ما از آنها نگران باشیم ممکن است بیک شبیخون در یک شب خونشانرا بریزیم و از شرشان آسوده شده کیش پدران خویش را نگهداریم و بارنگ و عار از گردن بیندازیم تا خلق جهان نگویند که از بیم جان تسلیم شده ایم فی الجمله در همان شب مردم هر سه قریه اتفاق کرده بر سر ایشان ریختند و بگریبان هم درآویختند و تا صبح بازار تبرد گرم بود از طرفین جمعی کشته شدند و شمار کمی از اعراب موفق بفرار شده باقی طعمه تیغ آبدار گشتند و قضیه چاه را چنین ذکر کرده اند که زن و بچه چند همراه اعراب بوده از جمله دختر نوفل و زن حویطب بن هانی با طفلش که بعد از ختم

۱- طبس در این زمان گلشن نام دارد و آن شهر کوچکی است از توابع خراسان
 ۲- فراهمان فراه است که گفتیم که یکی آن محرز است و شاید محل شهر باستان انجاو اطراف آنجا بوده به همین نام یا بنام ایسانیس

غائله افراد آت غائله خود در ادراچاه افکنده اند فقط خبری که از این تاریخ بنظر نگارنده نادرست آمده وجود و قتل وحشی قاتل حمزه و عبد الله بن عمر و عبد الله تمیمی است که در تاریخ یزد مذکور است و حال آنکه از تواریخ سایر مسام تو انداشت که عبد الله بن عمر یزد نیامده و مقتل او در اینجا نبوده و وحشی نیز در آنموقع از دیده نابینا و مقیم شام بوده ظن غالب این است که عبد الله بن عامر باشد و مورخین یزد عامر را عمر خوانده اند زیرا اعراب عامری در یزد و نقاط دیگر بوده اند و هنوز هم از نثر ادشان موجود است و ممکن است اگر وحشی نامی هم در این سپاه بوده و وحشی دیگر است غیر از قاتل حمزه ولی اشتباه در اسماء و انساب موجب تر لزل اصل حادثه نخواهد بود بویژه اینکه در جنگ آنهم جنگ با اعراب غربی که شناسائی در میان نیست اینگونه اشتباهات عجب نیست بلکه امر طبیعی است و در نتیجه ممکن است اصل حادثه محرز باشد از آثار آن دوره یکی مزار شهدا در فهرج است دیگر مزار تازیان و غازیان - تازیان که گفتیم نام يك محله است مزارش میگویند مدفون احمد ابن ابی بکر بصری است و ابو جعفر بن محمد بن عبید و چند تن از اهل مکه و جمعی از بنی تمیم و بنی عامر و بالاخره گروهی از تازیان (اعراب) که در آن حادثه کشته شده اند جنازه شان با ینجا منتقل و دفن شده و هم چنین غازیان بمناسبت اینکه اهل غزو و وجهها بوده اند و در این مزار بیاسوده آنجا را مزار و محله غازیان گفته اند

سعید بن عثمان در یزد

پس از ختم آن غائله هائله شمار کمی از اعراب که بر فراز موفق شده بودند قضیه را بسعد و قاص که گفتیم امیر لشکر اسلام بود خبر دادند و او سعید بن عثمان را با لشکری جراباً موریزد کرد برای کیفر

کشیدن از مردم فهرج و فراو خویدك اما مردم یزد از کار فهرجیان
خرسندنبو دند و میدانستند این رشته سر دراز دارد خصوصاً بعد از رفتن
یزدگرد که امیدی نمانده بود و سر و سالاری هم نداشتند که گرد او حلقه
زنند و کاری بسازند این بود که در و رود عسا کر اسلام جماعتی مبادرت
بقبول اسلامیت کرده سران سپاه را از بی گناهی خود آگاه ساختند و بقیه
یزدیان هم که نمیخواستند کیش نیاکان خویش را رها کنند پیر داخت جزیه
تن در دادند و امر یزد بخیر گذشته خسارت و زیان زیادی نرسید و هر چه
واقع شد در همان دهات سه گانه بود و در آنجا هم کار بقبول اسلامیت جمعی
و جزیه دادن جمع دیگر خاتمه یافت

نخستین والی اسلامی در یزد (عمر و بن مغیره)

بعد از آنکه امور یزد دقرین آرامش شد یعنی جمعی با کمال صمیمیت
مسلمانان شدند و جمعی بقبول جزیه تن دادند و دسته دیگری که بهیچ يك
از این دو امر راضی نشدند مجبور بر مهاجرت گشته راه سفر هند را پیش
گرفتند و در بمبئی و کراچی و دیگر بلاد هند و ستان قرار گرفتند اعرابی
که در یزد بودند بدو قسمت شدند گروهی بخراسان رفتند و جمعی در یزد
اقامت گزیده یکی از کوههای شهر را که تا کنون بمحله تازیان (۱)
موسوم است محل توقف خود قرار دادند (مانند محله عربها که در طهران است)
یکی از قبایل عرب که در یزد ماند طایفه بنی تمیم بود و دیگر طایفه بنی شاهر

۱ - در تاریخ جدید (بنی تازیان) ضبط کرده و این غلطی بین است چه کلمه تازی
بفارسی بمعنی عرب است و جمع آن تازیان است یعنی اعراب و بنی تازیان که مرکب
است از بنی (عربی) و تازیان (فارسی) یکی غلط است و عموم مردم هم بهمان تازیان مجرد با
(محله تازیان) تلفظ میکنند و این تلفظ صحیح است و معلوم نیست خطا و سهو مذکور از چه راه

آنگاه عمرو بن مغیره از طرف خلیفه والی یزد شد و معلمین عرب را بر تاسیس مکاتب و تدریس قرآن مجید بگماشت و در اندک زمانی مردم یزد حافظ قرآن شدند و از عربها مسلمان تر گشتند زیرا همیشه مقتضیات آب و هوای یزد بوده که مردمش در هر مذهب و مسلکی بوده اند راه استقامت بلکه طریق حمت و عصبیت می پیموده اند چنانکه آن دسته از فارسیان که اسلام را نپذیرفته بودند بقدری متعصب بودند که نمیتوانستند زیست کنند و کیشی جز آئین خود در تر و بیج بینند و آفات که اسلام آورده بودند چندان متعصب شدند که بقای پارسیان را بر کیش باستانی نپسندیده هر روز بهانه جوئی میکردند تا مگر ایشانرا خسته کرده بدین اسلام آرند! جملا پیش از همه بلاد اهل شهر و توابع یزد با آداب اسلامی مؤدب گشته هر روز آتشکده خراب کردند و مسجدی بجایش ساختند و از حکومت عمرو بن مغیره هم شکایتی نداشته اند یا مورخین ذکر یاز آن نکرده اند.

یزد و سلم بن زیاد

از زمان خلیفه دوم (عمر) که یزد در ظل اسلام درآمد تا زمان خلافت علی بن ابیطالب (ع) چیزهای مهمی در تاریخ یزد دیده نمیشود حتی از اقارب عثمان خلیفه سوم هم ممکن است کسی بحکومت یزد آمده باشد ولی ذکر یاز آن نیست و نخستین باری که ذکر پرداخت مالیات (بیت المال) اسلامی در تاریخ دیده میشود مالیاتی است که سلم بن زیاد والی فارس پرداخته شده و سلم از طرف حضرت امیر والی فارس بوده و بیت المال یزد و فارس را خدمت آن حضرت میفرستاده و ذکر بیعتی هم هست که یزدیان با علی بن ابیطالب بوسیله همان سلم بیعت کرده و خلافت ویرا گردن نهاده اند (ذکر بیعت اهالی قم و کاشان هم در ردیف یزد در تاریخ هست) و برخی را عقیده اینست که از زبان حضرت امیر یزدیدار العباد

و کاشان بدار المؤمنین ملقب شده ولی در تاریخ یزدان زبانت سلطان
 ملکشاه نقل شده صاحب طرائق الحقائق را عقیده اینست که یزدیان بعد از
 بمذاهب شافعی گرائیده اند ولی از روش دعوت و ارشاد مشایخ و اقطابی
 که مقیم یزد بوده یا از خارج آمده اند فهمیده میشود که از نخست
 دو ستاد آل علی بوده و خیلی زود بمذاهب جعفری در آمده اند ولی تقیه
 پیوسته در کار بوده است تا اوایل عهد صفویه که اساساً تقیه برداشته شد
 و تشیع مذهب رسمی ایران شد و اگر یزدیان در خلال چند قرن از قرون
 اولیه نظیر بمذاهب شافعی کرده باشند برای اینست که شافعی به تشیع
 خیلی نزدیک است چنانکه اهالی کردستان ایران شافعی مذهبند و فرق و
 تفاوت در عقائدشان با شیعه اندک و در اعمال هم خیلی جزئی است و از
 اینست که خصوصاً متهاثی که بین شیعه و سنی بوده است هرگز بین ایرانیان
 فارسی زبان و کردهای کردستان وجود نداشته همواره با هم برادر بوده و
 هستند اگر چه در این قرون اخیر بین سه مذهب دیگر از مذاهب اربعه
 (حنثی مالکی حنبلی) هم با شیعی موافقت تام حاصل شده و بقول مفتی فلسطین
 جای شکر است که همه مسلمان دنیا فهمیده اند که آن اختلافات و خصوصاً متها
 بنفع دیگران و ضرر اسلام تمام شده و بدوره آن خاتمه داده اند چندانکه
 شیخ حسین کاشف الغطاء که اول نماینده اسلام و مجتهد شیعه است در این
 سالهای اخیر در فلسطین اقامه نماز نمود و تمام اهل سنه بشمازش حاضر
 شدند حتی متعصبین بازاری هم يك کلمه انتقاد بلاکه آنچه کراهت را حاکی باشد
 اظہر رنداشتند و در عوض مفتی فلسطین هم در طهران دوستی و احترام
 بسیار از برادران ایرانی خود و نمایندگان دولت و ملت دید و خشنود
 مراجعت فرمود باری سخن بر سر عقائد یزدیان و حالت یزد در قرون
 اولیه اسلامی بود که عموماً بدوستی آل علی متصف بودند و از واقعه کربلا
 بیش از همه طبقات متأثر چنانکه روایت ذیل هم حاکی از آن حالات است

* (یزد و ابو العلاء طوفی) *

بعد از شهادت حضرت امیر و واقعه کر بلا و تأثر یزدیان با زبان تاریخ ساکت مانده معلوم نیست حاکم یزد که بوده و حالت این شهر چگونه گذشته تا زمان عبدالملک بن هشام اموی که ابو العلاء طوفی بحکومت یزد منصوب شد و او یکنفر یزیدی یا اموی قهی بود که دیدارش بر یزدیان نامبارک افتاد بی المشهور ابو العلاء معلم عبدالملک بود و خود و پدرش بسطنت بنی امیه خدمتوا کرده از آن دم که بنی امیه خلافت اسلامی را مبدل با مرت کردند ابو العلاء و بستگانش تاهدارا مارت امویان شده با طرف بلاد طوف میگردند و بیعت میگردفتند و باین واسطه بلقب (طوفی) ملقب شده بودند و اخیراً افتخار معاصی عبدالملک مزید بر اعتبار ابو العلاء شده عبدالملک خواست او را بمقامی برساند از این رو رقم حکومت یزد را بنام وی صادر کرده بیزدش فرستاد و او را بیتی را که آیت فتح کر بلا بود با خود آورد و آن عامی بود که ابن زیاد بعمر سعد داده بود و پیوسته در خاندان اموی محفوظ و محترم بود مجلاً ابو العلاء آن علم یزد آمد و در محلی که آنرا با قله میگفته اند نصب نموده بعداً بمناسبت نام ابو العلاء باغی که او ساخته باغ علانا میده و با قله مبدل باغ علا گشته: ابو العلاء پس از ورود یزد با ندک فاصله باغ نامبرده را ساخت و قصری در وسطش افراخت و علم را در قبال آن باغ و قصر برپا کرد و مردم را بپای آن خوانده دعوت به بیعت امویان همی کرد و مستنکفین را زجر و تهدید همی نمود و طبعاً مردمی جبار و متعدی بود در اندک زمان خود را منفور مردم عالم ساخت ولی کسی جرأت مخالفت علنی نداشت و حکومت او دیر پائید و اتباع او هم باغها ساختند و مردم بستوه آمده منتظر فرصت بودند تا داد دلی از او بگیرند تا آنکه امارت پسر وان حارر رسید و خبر خروج ابو مسام مروزی در اطراف منتشر گردید و چنانکه در تواریخ

است نخست ابو مسلم عامل بنی امیه نصر بن سیار را در خراسان بکشت و امیر-
 قحطب و حسن سیستانی و سلیمان بن مرد را بسر خس فرستاد و بالاخره همه خاک
 خراسان را بقبضه تصرف در آورد و حمید بن قحطبه را با سیاهی انبوه بفارس
 فرستاده با اسلم عادی که از احفاد و فرزندان سلم بن زیاد نامبرده
 (والی علوی) بود و در آنوقت از جانب امویان حکومت داشت جنگیده
 او را بکشت و در سالهای ۱۳۲-۱۳۳ هجری فارس را متصرف شد در خلال
 این احوال یزدیان گذارش تعدیات و حرکات ابوالعلاء را با بو مسلم
 رسانیدند و او محمد زحجی را مأمور یزد و اصفهان کرد نخست بفتح اصفهان
 که اهم بود کوشید و سپس متوجه یزد گردید ابوالعلاء طوفی دانست که
 مقاومت نتواند لهذا شبانه از یزد بیرون شده در قلعه ابرند آباد قرار
 گرفت و قصد فرار داشت که یزدیان عدّه را با استقبال زحجی فرستاده خبر
 ابوالعلاء را بوی دادند که اینک در قلعه ابرند پنهان و پناهنده است
 و خود دلیل و راهنما شده ابوالعلاء را بچنگ سواران محمد زحجی گرفتار
 کردند سواران با امیر خود او را بیزد آورده مردم از زن و مرد
 ازدحام کردند و بالاخره قرار بر سوزانیدن او با علمش صادر شد لهذا
 او را بر در همان باغ آلا آورده آتش افروختند و با علمش با آتش انتقام
 سوختند و باغ و کاخش را ویران کردند و باغ و قصر دیگری در آنجا بنام
 محمد زحجی بنا کرده میان او و اهالی یزد موافقت و دوستی کامل پدید شد
 و مدتی محمد در یزد حکومت کرد و خلق از رفتارش شاد بودند و با مرا و آب
 مدرا را از کوه بکشتخوان مهریز روان ساخته و محله که اکنون مدآبادش
 گویند جایگاه محمد بوده و محمد آباد نام داشته و بر و مدآباد شده و نیز
 کوشکنو از ساخته های اوست زیرا کوشکی ساخته بنام کوشکنو و بعداً هم
 آنکوی و دروازه بکوشکنو مشهور شد و مسجدی هم زحجی ساخته بوده است
 بنام مسجد پتک و بالاخره ناخشنودیهای مردم از حکومت طوفی بفرمانداری

ز مجبی جبر ان شد و در تمام مدتیکه ابو مسلم بجنک و ستیز و فتوحات مهمه مشغول بود حکومت یزد با محمد ز مجبی بود

چند کلمه از ابو مسلم

ابو مسلم یکی از ذهاته و نوابغ روزگار بوده نسبش بقولی بن زر گمهر فرزانه (بوزر جهر حکیم) میرسد و بقولی از دوده گو در ز پورکشواد بود و از غرائب امور اینکه گو در ز بجامه سیاه مسایل بوده سیاه پوشی را او در ماتم سیاهش اختراع نمود و در غیر موقع جنک نمیخندید و این دو خوی هر دو در ابو مسلم بود چنانکه مینویسند چون بر بنی امیه خروج کرد مردم خود گفت جامه متحدالشکل تهیه کنند هر رنگی را که گزیدند ابو مسلم نپسندید تا جامه سیاه شبرنگ را دید و پسندید و همه را فرمان پوشیدن آن بداد و نیز گفته اند ابو مسلم را هرگز کسی خندان ندید مگر در اسپریس جنک که پیوسته خندان بود: غیاث الدین خوند میر مؤلف حبیب السیر شماره کشتگان ابو مسلم را در معارک و میادین بسیصد هزار نفر قلمداد کرده! تولد وی در سال صدم هجری بوده و در سال ۱۲۷ با مارت خراسان رسیده و مردم را به بنی عباس دعوت کرده بر ضد بنی امیه سخن رانده و اقدام نموده در سال ۱۲۹ رسماً بر بنی امیه خروج کرده و بعد از هشت سال و دو ماه که تمامش در کار پیکار بوده در سال ۱۳۷ مقتول شده بناء بر این سنین عمرش ۳۷ بوده و سبب قتلش معلوم است و در همه تواریخ مذکور که در خلافت منصور رد و اتغی بتحریک همان عباسیان بیوفا که ده سال در راهشان شمشیر زد و فداکاری کرد موجبات قتلش فراهم شد باری از این وادی بگذریم و همین قدر توضیح دهیم که محمد ز مجبی تا سنه یکصد و چهل هجری بحکومت یزد برقرار بود



حکومت سهل بن علی بن سهل مشهور

- ❦ سلمان خراسانی دریند ❦ -

بعد از قتل ابو مسلم و عزل محمد زحجی تا طلوع صفاریان که مصادف است با خلافت عباسیان از هر ون الر شید تا معتمد عباسی متجا و زاز یکقرن تاریخ یزد ساکت است و گشده هائی دارد که ما هم نتوانستیم مدارك و اسناد روشنی برای آن مدت تهیه کنیم مگر اینکه از تطابق برخی نکات تاریخی و اسامی اصلی و عاریتی که از کتاب شمیده تالیف املائی شاعر باغی بدست آمده با مضامین کتاب امین و مأمون (۱) تالیف جرجی زیدان احتمالاً نزدیک بیقین حاصل شده که در قرن مذکور یعنی از نیمه قرن دوم تا نیمه قرن سیم هجری زمام حکومت یزد در دست سهل مذکور و بستگان او بوده که نام عاریتی او سلمان خراسانی است و او برادر زاده فضل ابن سهل وزیر مأمون و حسن بن سهل و عاشق پوران دختر اوست یعنی دختر حسن که مأمون بطمع مال پدر و جمال و کمال دختر با او (پوران) ازدواج کرد و حسن هم بناء بر مصالح سیاسی برادر زاده خود سهل را محروم کرده دختر را بمأمون داد

در تاریخ نگارستان مینویسد مأمون از فرط عشق بجمال و کمال پوران و علاقه بمال پدرش شرط مهمی را که حسن قرارداد در ازدواج با دختر قبول کرد و آن عبارت از این بود که هر وقت پوران وارد شود مأمون برای تعظیم و احترام او بر خیزد و همین مهر او باشد و چون این شرط پذیرفته شد حسن هم آنقدر در زفاف دختر خود خرج کرد که همه

۱ - اگرچه بنای کتاب امین و مأمون با فسانه است ولی مواقع تاریخی آن متکی است با اسناد صحیحه چنانکه اغلب تالیفات جرجی زیدان بر همین منوال است یعنی يك سلسله مطالب تاریخی را با اسناد معتبره و بقالب انفسانه در آورده است

در باربان و وزراء و امراء بهره مند شدند و مردم اطراف هم متنعم گشتند زیرا در شب زفاف که در فم الصلح خراسان واقع شد گلوله هائى تعبیه کرده بود که قبالة ملك و آب یا گله و حشم و یا اسب و استری در جوف آن بود و همه را نثار سر عروس و داماد کرد هر کس یکی را بدست آورد مالک ملکى شد و دارای ضیاع و عقاری گشت و هزار دانه مروارید در شت نثار مقدم مأمون کرد و حصیر زربفتی که تار و پودش از طلا و نقره و نقش و نگارش از جواهر بود بزیر پای مأمون گسترد و شعری که مأمون از ابونواس شنیده بود بدان مناسبت خواند مشهور و در توار یخ مذکور است که چهار صد اشتر و استر تا یکسال بحمل هیزم گماشته شده بودند از جانب حسن برای ولیمه و همه آن هیمه ها در ایام ولیالی عروسی صرف مطبخ شد! و در فراست پوران نوشته اند چون پدرش در فم الصلح در گذشت فوت او را بر پوران مخفی میکردند تا در مجلسی که مأمون در ورو داد و بتعظیم بر نخواست فوری پوران گریان شد و گفت پدرم مرده است و گرنه مأمون چنین بی احترامی نمیکرد

املا در کتاب شمیمه مینویسد از ظلمهای مأمون این بود که سهل بن علی بن سهل را که نام عاریتش سلمان بود با همه خدما تیکه در بغداد کرده و موجبات فتح سپاه مأمون و شکست محمد امین حتی قتل او را فراهم کرده بود مأمون او را از وصلت با دختر عمش پوران منع نمود و بیها نه جمع آوری مالیات با طرف فرستاد و چنانش از وطن دور کرد که خود و یارانش دیگر روی خراسان را ندیدند و نیز در آنجا تصریح شده که فضل و حسن و حسین و علی هر چهار پسران سهل بودند و علی را پسری آمد که او را بنام پدر خود نامید (سهل) از کتاب امین و مأمون هم اینقدر مستفاد میشود که سلمان نامی با بهزاد طبیب خراسانی همدستی کرده موجبات زوال محمد امین را فراهم ساخت ولی پس از مراجعت بمرو همه آمدند و ایش که در وصال پوران داشت بنومیدی مبدل شد و مأمون حتی او را اجازه اقامت در وطن نداد